

دام جهانی شدنی ، تعرض به دمکراسی و رفاه

نوشته ی هانس پتر مارتین و هارالد شومن

ترجمه ی فریبرز جعفرپور

بخش چهارم (قسمت دوم)

قول زیر پا نهاده شده ی " رفاه از طریق تجارت آزاد "

بر پایه ی تعالیم مرسوم علم اقتصاد اصولاً نمی بایست چنین بازاری به وجود می آمد. طبق نظریات تا کنونی مدافعان تجارت آزاد، مرادوه ی نامحدود کالا از فراز تمامی مرزها می باید باعث ازدیاد رفاه ملت ها و به نفع تمامی شرکت کنندگان در روند تولید باشد. استادان علم اقتصاد و سیاستمداران طرفدار این نظریه برای اثبات حرف خویش به نظریه ی "مزایای تطبیقی هزینه ی کار" دیوید ریکاردو اقتصاددان انگلیسی قرن نوزدهم استناد می کنند. در آن زمان ریکاردو سعی نمود توضیح دهد که چرا مرادوات بین المللی کالا می توانند به نفع آن کشورهایی نیز باشند که در مقایسه با کشورهای طرف معامله شان از بارآوری کار کمتری برخوردار می باشند.

ریکاردو به عنوان مثال تجارت شراب و پارچه میان پرتقال و انگلستان را برگزید. هر دوی این محصولات در هر دو کشور تولید می گردیدند. گرچه انگلیسی ها در آن زمان برای تولید این محصولات به کار بیشتری نیاز داشتند. یعنی باروری کار کمتری داشتند و در نتیجه محصولات شان می باید برای صادرات بسیار گران تلقی می شدند، لیکن برای پرتقال مقرون به صرفه بود که شراب اش را به انگلستان صادر کند و به جای آن از این کشور پارچه وارد نماید. برعکس انگلستان نیز هم از صدور پارچه به پرتقال و هم از وارد نمودن شراب از این کشور سود می برد. علت این امر نسبت قیمت ها برای هر دو کالا در درون هر یک از این کشورها بود. زیرا بر طبق محاسبات ریکاردو در انگلستان با هر ساعت کار در تولید پارچه معادل ۱،۲ ساعت کار در تولید شراب ارزش تولید می گردید. برعکس در پرتقال این نسبت فقط یک به ۰،۸ ساعت بود. بنابر این در پرتقال شراب نسبت به پارچه ارزش کمتری داشت تا در انگلستان. از این رو معامله ی شراب و پارچه میان این دو کشور برای هر دو طرف یک مزیت تطبیقی هزینه ی کار را به همراه داشت.

برای پرتقال بیشتر مقرون به صرفه بود که نیروی کار بیشتری را در تولید شراب به کار اندازد و از تولید پارچه صرفنظر کند. برعکس انگلستان در تولید پارچه ماهر گردید. این دو کشور با تجارت شراب و پارچه قادر گشتند سطح مصرف شان را بدون نیاز به کار بیشتری بالا برند.

نظریه ی ریکاردو به همان نسبت ساده بودن اش نابغه وار است. این نظریه روشن می کند که چرا از دیرباز تجارت میان دو کشور با محصولات که هر کدام از آن ها در تولیدشان مهارت داشته اند، رونق داشته است. تنها مسئله ای که در این میان وجود دارد این است که این نظریه دیگر با دنیای امروزی کمترین ربطی ندارد. تعالیم تجاری درخشان ریکاردو بر پایه ی یک پیش فرض بنا گردیده بودند که دیگر دیرزمانی است اعتبار خود را از دست داده است. صرفه جویی تطبیقی در مخارج تولید تا زمانی تجارت را گسترش می دهد که سرمایه و موسسات تولیدی خصوصی متحرک نباشند و در یک کشور باقی بمانند. این امر برای ریکاردو یکی از بدیهیات بود.

وی در این مورد می نویسد: "تجارب نشان می دهند که امتناع و بی زاری هر انسانی از ترک کشور محل تولدش و گردن نهادن به حکومتی بیگانه ، مانع مهاجرت سرمایه می گردد..." (۱۴)

یک قرن و نیم بعد این پیش فرض ریکاردو دیگر کهنه گردیده است. زیرا امروزه هیچ چیزی متحرک تر از سرمایه نیست. اکنون سرمایه گذاری های بین المللی هدایت جریان تجارت را در دست دارند. نقل و انتقال های چند میلیاردی سرمایه با سرعت نور نرخ بورس ها و همچنین قدرت خرید بین المللی یک کشور و ارزش پول اش را تعیین می نمایند. دیگر تفاوت های تطبیقی مخارج کار قوه ی محرکه ی تجارت نیست. آن چه امروزه به حساب می آید داشتن مزیت مطلق در آن واحد در تمامی بازارها و کشورها حضور داشتن است. روشن است زمانی که تولید کنندگان بین المللی محصولات خود را در آنجایی تولید نمایند که مزدها در کمترین سطح و مخارج حفظ محیط زیست ناچیز باشد، سطح مطلق مخارج خویش را تقلیل می دهند. این تقلیل سطح مطلق مخارج نه تنها محصولات تولیدی ، بلکه نیروی کار را نیز ارزان تر می نماید.

در جدل آکادمیک هیچیک از مکاتب مختلف اقتصادی این تفاوت ، امر کم اهمیتی نیست. زیرا شکار مزیت مطلق، تمامی مکانیسم هایی را که اقتصاد جهانی بر پایه ی آن ها رشد نموده است ، به صورتی ریشه ای تغییر داده است. هر چه مرآوده ی تولیدات و سرمایه از فراز مرزها بهتر سامان داده شوند، به همان نسبت هم تشکیلات عظیمی که امروزه دولت ها و انتخاب کنندگان آن ها را می ترسانند و از آن ها سلب قدرت می نمایند توانا تر و غیرقابل کنترل تر می گردند. به عنوان مثال طبق برآوردهای تشکیلات تجاری سازمان ملل متحد کنسرن فراملیتی (تی ان سی) در سراسر جهان نزدیک به چهل هزار شرکت را که هر کدام از آنها در بیش از سه کشور شعبه دارند ، در خود جای داده است. صد شرکت از بزرگترین این شرکت هاسالیانه نزدیک به ۱،۴ بلیون دلار فروش دارند. امروزه شرکت های فراملیتی دوسوم کل تجارت جهانی را در دست دارند. تقریباً نیمی از این داد و ستدها در درون شبکه ی داخلی خود این کنسرن ها صورت می گیرند. (۱۵) آن ها در مرکز ثقل جهانی شدنی قرار گرفته اند و آن را بدون انقطاع به پیش می رانند. آمایش مدرن و هزینه های کم حمل و نقل به آن ها اجازه می دهد از فراز تمامی قاره ها قدم های تولیدی مجرد را به یک حرکت واحد و متمرکز تبدیل نمایند.

Asea Brown Boveri با هزار شرکت وابسته به خود کنسرن های خوب سازمان یافته ای چون کنسرن غول آسای سازنده ی ماشین آلات و تاسیسات در چهل کشور جهان قادر است در صورت لزوم تولید هر محصول یا قطعه ی بدکی را در عرض چند روز به کشور دیگری منتقل نماید. دیگر این نه تگ تگ کشورها و شرکت های ملی آن ها هستند که به بازار جهانی محصول عرضه می کنند و برسر تقسیم سود حاصل از آن در درون مرزهای خود به معامله و یاجدل مشغولند، بلکه اکنون این کارگران تمامی کشورهای جهان هستند که بر سر اشتغال به کاری که در بازار جهانی هنوز در دسترس آن ها قرار دارد، با هم به رقابت برخاسته اند.

این روند تمامی قوانین گذشته ی اقتصاد ملی را از هم می پاشد. از سویی نتایج نوآوری های تکنیکی و صرفه جویی در اشتغال را پوچ می کند و باروری کار سریعتر از مجموعه ی توان اقتصادی رشد می یابد. نتیجه ی این امر یک نوع رشد اقتصادی خواهد بود که اشتغال به وجود نمی آورد. از سویی دیگر توازن قدرت میان سرمایه و کار از اساس تغییر می نماید. بین الملل گرایی که روزگاری سلاح تبلیغاتی جنبش کارگری بر علیه حکومت های جنگ طلب و سرمایه داران بود اکنون به نفع طرف مقابل عمل می نماید. کارگران که تقریباً همگی در چهارچوب های ملی سازمان دهی شده اند، رویا روی یک بین الملل کنسرن ها قرار گرفته اند که با در دست داشتن برگ برنده ی انتقال تولید به خارج از مرزهای ملی، هرگونه درخواست مطالباتی را بی اثر می نمایند. قول ایجاد رفاه از راه تجارت آزاد ممکن است برای سرمایه گذاران و رهبران کنسرن ها صدق کند، لیکن برای کارگران و کارمندان و بیش از همه برای تعداد در حال رشد بیکاران صادق نیست. برای آن ها پیشرفت به عکس خویش بدل می گردد.

حداقل از شروع سال های دهه ی ۹۰ این امر بصورت روشنی دیده می شود. لیکن دولت ها به جای ترمز کردن تازه شروع به گاز دادن کرده اند. کشورهای اروپای غربی بازار داخلی اروپا را غسل تعمید داده اند. آن ها تحت برنامه ی "اروپای ۹۲" از لیسابون تا کپنهاک تمامی موانع موجود را از سر راه حرکت فرا مرزی سرمایه، کالا و خدمات از میان برداشتند. جواب ایالات متحده، کانادا و مکزیک به این حرکت اروپا ایجاد منطقه ی آزاد تجاری آمریکای شمالی (نافتا) بود که با دربر گرفتن ملت صد میلیونی مکزیک برای اولین بار یک کشور بزرگ در حال رشد را کاملاً در خود جا دادند. در عین حال همه ی آن ها در دسامبر ۱۹۹۳ مشترکاً در چهار چوب گات آخرین دور تقلیل گمرکات را که حتی بسیاری از امور خدماتی را نیز در سراسر جهان قابل خرید و فروش نمود، به پیش بردند.

تمامی این اقدامات می باید درهای رفاه را بر روی همه ی کشورهای عضو باز می نمودند. در سال ۱۹۸۸ کمیسیون بازار مشترک در بروکسل در گزارشی هزار صفحه ای در مورد ضرورت بازار مشترک اروپا که به "گزارش سشینی" معروف گردید قول ایجاد شش میلیون محل کار جدید، دو درصد تقلیل کسری بودجه و ۴،۵ درصد رشد اقتصادی اضافی را داد. چنین قول و قرارهایی در هنگام تشکیل "نافتا" و "تو" نیز داده شدند. لیکن در واقع امر درست عکس این قول و قرارها به حقیقت پیوستند. بازار داخلی اروپا به یک "سلاق رقابت واقعی تبدیل گردید. (روزنامه ی دی سایت) و یک موج تا آن زمان بی سابقه صرفه جویی در اشتغال را در سراسر اروپا به وجود آورد. درصد بیکاران و هم چنین نسبت میان صادرات و واردات بالا رفت. برعکس درصد رشد آهسته تر گردید.

این امر را کارگران به عنوان مثال اتریش که در سال ۱۹۹۵ وارد اتحادیه ی اروپا گردید، تازه امروز لمس می نمایند. هنگامی که در ماه ژوئیه ۱۹۹۶ فروشگاه زنجیره ای غول آسای مواد غذایی آلمانی "رووه" فروشگاه زنجیره ای اتریشی "بیلا" را خرید تقریباً نیمی از فروشگاه های مواد غذایی اتریشی تحت کنترل شرکتی قرار گرفتند که تقریباً در سراسر اروپا فعال است. از آن زمان تا کنون حد اقل یک سوم از سی هزار کارکنان شرکت مزبور در بیم از دست دادن محل کار خویش هستند. تولید کنندگان اتریشی می باید محصولات خود را به پائین ترین قیمت های اتحادیه ی اروپا به مسئولین خرید "رووه" بفروشند زیرا در غیر این صورت آن ها چون گذشته از دیگر بازارهای اروپا محصولات بهتری را با قیمت های مناسب تری خواهند خرید. مردم آمریکای شمالی با منطقه ی آزاد تجاری "نافتا" نیز تجربه ی مشابهی داشتند. آن ها تا به امروز نیز در انتظار تحقق قول و قرارهای داده شده اند. با این وجود حکومت های کشورهای عضو "تو" می خواهند اتحاد بین المللی خویش را باز هم ادامه دهند. در طول سال ۱۹۹۶ سه پیمان دیگر مناطق آزاد تجاری تدارک دیده شدند. چین غول آسای می باید به پیمان تجارت جهانی به پیوندد. انحصارهای ملی تلگراف و تلفن "تله کوم" می باید از میان برداشته شوند و کشورهای عضو "تو" باید مقررات دولتی را برای سرمایه گذاری های شرکت های خارجی به پائین ترین سطح ممکن برسانند تا بدینوسیله کنسرن ها قادر شوند آزادانه تر عمل نمایند. رناتو روگیرو دبیر کل "تو" در فکر آن است که تمامی گمرکات را در سطح جهان از میان بردارد. وی از دولت های عضو پیمان خواسته است که تا سال ۲۰۲۰ تمامی پیمان های محلی را ملغی نموده و تمامی جهان را به یک منطقه ی آزاد تجاری تبدیل نمایند. قصدی که طبق تجارب تا کنونی بحران اشتغال باز هم بیشتری را باعث خواهد گردید. (۱۷) باوجود این اغلب سیاستمداران امور اقتصادی از واشنگتن تا بروکسل و بن به این برنامه اتکاً می کنند.

به نظر می رسد که دام جهانی شدنی عمل نموده است و دولت های ثروتمندترین و قدرتمندترین کشورهای جهان به مثابه اسیر گشتگان بدام سیاستی جلوه می کنند که هیچگونه تغییر مسیری در آن ممکن نیست. در هیچ کجای جهان این امر را مردم شدیدتر از کشور ضدانقلاب سرمایه داری یعنی ایالات متحده لمس نمی کنند.

پیروزی بولدورها

جک هی ز در حالی که با چشمانی خسته در آشپزخانه ی تنگ اش نشسته است و سعی می کند کنترل اعصاب اش را حفظ نماید زیر لب می گوید بدتر از این نمی توانست بشود. او از ۲۹ سال پیش به عنوان تراشکار و مکانیک ماشین در کنسرن کترپیلر که بزرگترین تولید کننده ی ماشین های صنعتی و بولدور در جهان است کار کرده است. وی در کارخانه ی اصلی کنسرن واقع در ایالت ایلینوس تمامی جز و مدهای تاریخ کارخانه اش "کت" را تجربه کرده است. از جمله سال های بد دهه ی هشتاد را که نزدیک بود کار کنسرن به ورشکستی بکشد. هی ز ساعت های بی شماری را داوطلبانه و بدون دستمزد صرف تجدید سازمان کار کنسرن نمود. سوار نمودن ماشین های جدیدی که توسط رایانه هدایت می گردیدند و تعلیم کارکنان سالن های مونتاژ که کنسرن را از لحاظ کیفیت تولید دوباره به

سطحي جهاني باز گردانيد. هي ز به خاطر مي آورد كه رهبري كنسرن در سال ۱۹۹۱ يعني زمانيكه دوباره ركورد فروش ها شكسته شد و سودهاي بسياري به سوي كنسرن سرازير گرديد، به كاركنان اش اعلام جنگ داد. دستمزدها مي بايد تا بيست درصد تقليل مي يافتند و ۲ ساعت به ساعات كار روزانه اضافه مي گرديد. رهبري كنسرن در اين مورد حتي پيشنهاده مذاكراتي هم نداد. مسئله براي هي ز و اغلب همكاران قديمي اش كاملا روشن بود. از اين رو نيز آن ها با كمك سنديكاي شان يعني سنديكاي كارگران كارخانجات اتومبيل سازي در تمامي شعبات كنسرن در سراسر ايالات متحده اعتصاباتي را سازماندهي نمودند. اين حربه اي به حق بود. بالاخره آن ها حق و اخلاق را در پشت سرخويش ميديدند. چرا نبايد بخشي از سودهاي در حال رشد كنسرن هم نصيب كارگران اش مي گرديد؟

حتي ۴ سال بعد از اين ماجرا هنوز هي ز جواب اين سؤال را نمي داند. چندين بار و آخرين بار به مدت ۱۸ ماه تمام كارگران متشكل "كت" در درون و يا بيرون سالن هاي توليد كارخانه اعتصاب نمودند. آن چه كه به عنوان يك اعتصاب معمولي بر عليه رهبران وحشي گشته ي كنسرن آغاز گرديده بود به طولاني ترين و سخت ترين مبارزات كارگري تاريخ بعد از جنگ جهاني دوم ايالات متحده تبديل گرديد. اعتصاباتي كه براي سنديكا و اعضايش ۳۰۰ ميليون دلار خرج برداشت. ليكن همه ي اين اقدامات بيهوده بود. (۱۸) در عصر روز يكشنبه سوم دسامبر ۱۹۹۵ هي ز و هم زمانش از زبان ريچارد اتوود سخنگوي سنديكا شنيدند كه "تنها كساني كه از اين اعتصابات واقعا زيانديدند اعضاي باوفاي ما هستند." اين اعتصابات قادر به ضربه زدن به كنسرن كترپيلرنگرديده و اعتصاب كنندگان مي بايد دوباره به سر كارهاي شان بازمي گشتند. چند روز بعد، گر چه هي ز ديگر چند شيفتي را بر پايه ي شرايط جديد كار نموده است، ليكن هنوز قادر نيست بفهمد كه چگونه ممكن است چنين چيزي واقعيت داشته باشد و در حالي كه سرش را تكان مي دهد مي گويد:

"هرگز، هرگز باور نمي كرد كه كارخانه با آن ها چنين رفتار بد ي بنمايد."

كارخانه، يعني دانالد فايترز مرد ي كه از سال ۱۹۹۱ رهبري هيئت مديره ي كترپيلر را به عهده گرفته است و بيش از هر كس ديگري مورد تمجيد اتحاديه ي تاجران آمريكا قرار گرفته است. زيرا فايترز نشان داد كه چگونه مي توان قدرت سنديكاها را يكبار براي هميشه درهم شكست. رئيس كنسرن كترپيلر قادر گشت امر ي را كه هنوز هم در بسياري از كشور هاي صنعتي به سختي قابل تصور است به اثبات رساند و آن اين كه اعتصابات كارگري حتي اگر سال ها نيز به طول انجامند و با تبليغات و تظاهرات نيز همراه باشند ديگر نمي توانند باعث افزايش دستمزدها گردند. برعكس چنين اعتصاباتي براي كنسرن هايي كه داراي تشكيلاتي جهاني مي باشند، اگر رهبري اين كنسرن ها درست عمل نمايند، موقعيت مناسب براي تقليل مخارج ناشي از دستمزدها و بالا بردن سود مي باشند.

تا آغاز سال هاي دهه ي هشتاد چنين رفتاري براي كترپيلر غير قابل تصور بود. زيرا اين كارخانه يك كارخانه ي كلاسيك آمريكايي بود كه مايحتاج خويش _ از پيچ و مهره تا آخرين مراحل مونتاژ_ را در يك زنجيره ي طولاني توليد خود شعبات اين كنسرن در غالب نقاط جهان نيز به همين گونه عمل مي نمودند. در سال ۱۹۹۱ رقباي ژاپني سيل محصولات خويش را به بازار آمريكا سرازير نمودند. ارزش شديد پائين ين ژاپن در مقابل دلار، اين سياست صادراتي ژاپن را تقويت مي نمود. كترپيلر گرفتار ضرر گرديد و رهبري كنسرن

يك تجديد سازمان بنيادين توليدات را در دستور كار خویش قرار داد. مدیران كنسرن شروع به خریدن قطعات مورد نیاز خویش از كارخانه های كوچكتری كه غالبا با این هدف به وجود آمده بودند، نمودند. كاركنان چنین كارخانه های جدیدی غالبا جوان و ارزان بودند. بسیاری از این كارخانه ها در مناطق كشاورزی ایالات جنوبی جایی كه سندیکاهاى كارگری به ندرت قادر به سازمان دادن كارگران هستند ایجاد گردیده بودند. در عین حال رهبري "كت" شعبه های خارجی كارخانه را وارد روند تولید نموده بود و با هزینه ای در حدود ۱،۸ میلیارد دلار خودكاری دستگاه های تولیدی را تکمیل نمود. سندیکاها در این بازی شرکت کردند.

زیرا كنسرن می باید دوباره سود آور می گردید. آن ها حتی قراردادهای ویژه ای را برای بالا بردن بارآوری تولید با كنسرن امضا نمودند و بدون هرگونه مقاومتی به بستن بسیاری از شعبات كارخانه گردن نهادند. این مسئله باعث بهم خوردن ترکیب كارگران گردید. در سال ۱۹۷۸ حدود صد هزار نفر در كنسرن كار می کردند كه تقریبا نیمی از آن ها عضو سندیکا بودند. هشت سال بعد كترپیلر حدود شصت و پنج هزار نفر را در خدمت داشت كه تنها يك چهارم آن ها از اعضای سندیکا بودند. و این در حالی بود كه كنسرن سهم بیشتری در بازار توليدات ماشین داشت و سود بیشتری از هر زمان دیگری می برد.

حال دیگر زمان برای فایتز مساعد گردیده بود. وی به كاركنان كنسرن اش توضیح داد كه در ژاپن و مكزیك كارگران دستمزدهای كمتری از آن ها می گیرند و از این رو استخدام كارگران جدید با حقوق های كمتری از جدول دستمزدها صورت خواهد گرفت و كارگران قدیمی نیز می باید به حقوقی كه تا كنون می گرفته اند قانع باشند و در آینده نباید انتظار افزایش حقوق داشته باشند. هنگامیکه سندیکا اعلام اعتصاب نمود فایتز تهدید كرد كه به جاي تمامی اعتصاب كنندگان كارگران جدید استخدام خواهد نمود. البته در ایالات متحده نیز قانون از اخراج كارگران اعتصابی ممانعت به عمل می آورد، لیكن استخدام كارگران اعتصاب شكن ممنوع نیست. در سال های پیش از آن سندیکاها اطمینان داشتند كه به اندازه ی كافی نیروی متخصص بیکار وجود ندارد تا بتوان توسط آنان تولید را ادامه داد. لیكن بحران اقتصادی، صرفه جویی در كار و واردات توليدات ارزان قیمت از ماورای اقیانوس ارتشی از بیکاران را به جاي نهاده بود كه آرزوی اشتغالی را داشتند. از این گذشته خودكار نمودن تولید، درصد كارهای پیچیده را به يك حداقل ممكن رسانیده بود. از این رو نیز تهدیدات رهبر "كت" می باید جدی گرفته می شدند.

با توجه به این واقعیت سندیکای كارگران اتومبیل سازی كوشش نمود از طریق ادامه ی كار طبق مقررات كارخانه و اعتصابات موضعی تولید را از درون فلج نماید. لیكن فایتز بدون مقدمه تمامی عاملین سندیکا را اخراج نمود. كارگران خشمگین بار دیگر دست به اعتصاب زدند و این بار به پیروزی خویش اطمینان داشتند زیرا این اقدام رهبري كنسرن بر خلاف قانون بود. طبق قوانین آمریکا فایتز اجازه نداشت این اعتصاب را نیز با استخدام كارگران جدید بشكند. در اینجا فایتز به جسورانه ترین اقدامات خویش دست زد. وی تمامی كاركنان دفتری، مهندسين، مجموعه ی مدیران طراز دوم و بیش از همه پنج هزار كارگر نیمه وقت كنسرن را به سالن های مونتائز گسیل داد. در عین حال دستور داد كه تا حد ممكن كارها در شعبات خارج از كشور كنسرن صورت پذیرند و در این كار پیروز شد. در حالیکه اعتصاب كنندگان ماه به ماه در جلوی كارخانه استقامت می کردند، كنسرن سطح توليدات و فروش خویش را حتی افزایش داد. هنگامیکه سرانجام اعتصاب كنندگان تسلیم گردیدند، فایتز به آن ها شرایط خویش را تحمیل نمود، شرایطی كه از چندین دهه ی پیش

دیگر منسوخ شده بودند. از آن زمان به بعد در کنسرن کترپیلر می باید در مواقع ضروری روزانه ۱۲ ساعت کار شود. حتی در آخر هفته ها نیز و آن هم بدون دستمزد اضافی. فایترز در عین حال پیروزمندانه اعلام نمود که تجدید سازمان تولید در هنگام اعتصابات ذخیره های باروری کار بالایی را عیان نموده است و از این رو کنسرن دو هزار محل کار دیگر را صرفه جویی خواهد نمود.

مدل آمریکا _ بازگشت به کار روزمزدی

جنگ فایترز بر علیه کارگران اش جنگی پر از ریسک بود. لیکن نتایج این جنگ چنین نیستند. آن چه که به شکلی محلی در کنسرن کترپیلر به کارگران قبولانده شد، در غالب کارخانه های آمریکا با روش های زیرکانه تری صورت پذیرفت. بعد از آن که رقباي ژاپني و اروپايي با تولیدات مرغوب تری از اتومبیل گرفته تا دستگاه های الکترونیکی به بازار آمریکا نفوذ نمودند، در اقتصاد آمریکا همه چیز تغییر نمود. کنسرن ها برای افزایش باروری تولید و تقلیل مخارج تنها يك استراتژی را می شناختند. صرفه جویی در کار، تقلیل سطح دستمزدها، کوچک کردن تشکیلات تولید، تغییر محل و تغییر سازمان تولید. نکاتی که به زودی هر کارگر آمریکایی با آن ها روبرو شد. نتیجه ي کار ظاهرا قربانی های داده شده در این راه را توجیه می کند. طبق گزارش نشریه ي اقتصادي بیزینس ویک در پائیز ۱۹۹۵ یعنی ده سال بعد از آغاز تغییرات بزرگ، آمریکا صاحب " بارورترین اقتصاد جهان گردیده است " و دولت از این مسئله بسیار خوشحال است. (۲۰)

پرزیدنت کلینگتون در سال ۱۹۹۶ در مبارزات انتخاباتی دوره دوم اش پیوسته با بوق و کرناي بسیار اعلام می نمود که وضعییت اقتصادي آمریکا " امروزه بهتر از هر زمان دیگری در سی سال گذشته است. " و برای اثبات گفته هایش مردم را به آمار بازار کار مراجعه می داد.

البته این درست است که مشاغل بسیار بیشتری از آن چه از میان رفته است دوباره ایجاد گردیده است. و تنها در دوره ي اول ریاست جمهوری وي تقریبا ده میلیون محل کار جدید یعنی دویست و ده هزار شغل در هر ماه به وجود آمده است و درصد بیکاری در این کشور با ۳،۵ درصد پائین تر از تمامی کشورهای صنعتي غرب است. (۲۱)

درست است که آمریکا امروزه دوباره در پیشاپیش همه قرار گرفته است. لیکن اینبارورترین و ثروتمندترین کشور جهان به بزرگترین کشور دستمزد ارزان اقتصاد جهان تبدیل گشته است. مزایای تولید در آمریکا امروزه دیگر نه وجود يك بازار داخلي بزرگ و یا وجود اقتصاددانانی ارزشمند، بلکه بیشتر نیروي کار ارزان اش می باشد. رقابت تحمیل گشته به بیش از نیمی از جمعیت این کشور کابوس جدید آمریکایی یعنی سقوطی بی انتها را ارزانی داشته است. در سال ۱۹۹۵ چهار پنجم تمام کارمندان و کارگران مرد برای هر ساعت کار یازده درصد کمتر از سال ۱۹۷۳ مزد گرفته اند. (۲۲) یعنی سطح واقعي زندگی برای اکثریت بزرگی از مردم در حال پائین رفتن است.

در گذشته جان اف کندی رئیس جمهور سال های طلایی دهه ی شصت انتظار ارتقای رفاه توده ای را در یک جمله ی ساده چنین خلاصه کرد: "هنگامی که آب دریا بالا می آید به همراه اش تمامی قایق های روی آب نیز بالا می آیند." لیکن امواج لیبرالیزه و نامتعادل نمودن بازار در زمان حکومت ریگان شکلی از اقتصاد را به وجود آورد که دیگر این استعاره ی اقتصادی برای آن صادق نیست. البته درآمد سرانه ی ملی آمریکا در فاصله زمانی سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۴ تقریباً سی درصد رشد نموده است، لیکن در عین حال حد متوسط حقوق ناخالص تمامی کارکنان فاقد تخصص بالا یعنی تقریباً سه چهارم توده ی مزد بگیر نوزده درصد تقلیل یافته است. این خدمت متوسط حقوق امروزه ۲۵۸ دلار یا ۳۸۰ مارک در هفته است. (۲۳) البته این حد متوسط آماري حقوق است. برای یک سوم پائینی هرم حقوقی تقلیل دستمزدها حتی از این هم شدیدتر بوده است. این بخش چند میلیونی جمعیت حتی ۲۵ درصد کمتر از بیست سال پیش مزد می گیرد.

با وجود این جامعه ی آمریکا به هیچوجه فقیرتر از گذشته نیست. هیچگاه شهروندان آمریکایی به اندازه ی امروز ثروت و درآمد نداشته اند. تنها تفاوت در این است که تمامی این ثروت به جیب بیست درصد بالایی جامعه ریخته می شود. در درون این گروه نیز سودها بار دیگر به شدت نابرابر تقسیم می شوند. درآمد ثروتمندترین خانواده ها از سال ۱۹۸۰ دو برابر گردیده است و "هزار فامیل" یعنی نیم میلیون ثروتمندان بزرگ امروزه یک سوم مجموعه ی ثروت های خصوصی ایالات متحده را در تصاحب دارند. تغییر شکل کامل اقتصاد آمریکا برای مدیران بالایی کنسرن های بزرگ نیز به طور چشم گیری مقرون به صرفه بوده است. درآمد خالص خواه ناخواه بالایی این بخش از سال ۱۹۷۹ تا کنون ۶۶ درصد افزایش یافته است. آن ها حتی در سال ۱۹۸۰ نیز چهل برابر کارمندان ساده ی خویش حقوق می گرفتند. امروزه این نسبت به صد و بیست برابر رسیده است. البته حقوق های سطح عالی به عنوان مثال حقوق آنتونی او رایی رئیس شرکت غول آسای مواد غذایی هاینتر در سال هشتاد میلیون دلار یعنی در هر ساعت چهل هزار دلار است.

غالب مدیران درجه اول بدین خاطر چنین حقوق های بالایی می گیرند که مخارج کار را با تمام امکانات خویش تقلیل دهند. در این راه آسان ترین شیوه را صنعت تکنیک پائین برای تهیه ی البسه، کفش، اسباب بازی و دستگاه های الکترونیکی در پیش گرفته است. بزرگترین بخش تولیدی این رشته ها از این به اصطلاح "تنها کشور خدایی" ناپدید گردیده است. از تولیدکنندگان واردکنندگانی به وجود آمده اند که یا کالای مزبور را از خارج وارد می نمایند و یا آن که خود آن ها را در خارج تولید می کنند. کنسرن کفش سازی نایکی که مقام اول را در بازار جهان دارا می باشد و یا کنسرن غول آسای تولید اسباب بازی مارتل امروزه خود دیگر کارخانه ای برای تولید ندارند. آن ها سفارشات تولیدی شان را به نسبت این که مخارج تولید در کجا پائین تر باشد، به کارخانه های متغیری از اندونزی و لهستان تا مکزیك و حتی ایالات متحده می دهند. کنسرن های آمریکایی فقط در درون خاک مکزیك تقریباً یک میلیون نفر را با حقوق های بخور و نمیر کمتر از پنج دلار در روز به خدمت گرفته اند. خدمات اجتماعی چون بیمه ی درمانی یا بیمه ی بازنشستگی در آنجا اصطلاحاتی نا آشنا می باشند. این مسئله ابتدا کارگران غیر متخصص و کارگران نوار رونده کارخانه های تولیدات انبوه را شامل گردید. جوزف وایت اقتصاددان انیستیتیوی بی طرف بروکینز به خاطر می آورد که در طول سال های دهه ی هشتاد "هیچ مسئول سندیکیایی نبود که بر دور میز مذاکرات به او گوشزد نشده باشد که اگر انتظارات اش زیاد باشند مشاغل اعضای سندیکایش به کشور مکزیك منتقل خواهند گردید."

اما آمریکایی‌ها خواه ناخواه می‌خواست با سندیکاها دیگر رابطه‌ای نداشته باشد. مدیران بالای کنسرن‌ها در تمامی بخش‌های تولیدی استراتژی‌هایی را به وجود آوردند که از طریق آن‌ها از ایجاد هرگونه تشکلات نماینده‌ی منافع کارگری جلوگیری می‌گردید. تیر شروع این مسابقه را خود پرزیدنت ریگان شلیک نمود. وی در سال ۱۹۸۵ در بخش دولتی حفاظت پرواز هواپیماهای تمامی کسانی را که عضو سندیکا بودند بدون مقدمه اخراج نمود. بعد دولت و مجلس چندین بار قوانین کار را شل‌تر نمودند تا رهبران و مدیران کنسرن‌ها قادر گردند روابط کارگر و کارفرما را به صورتی بنیادی چنان تغییر دهند که در تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم این کشور سابقه نداشته است. لستر سارو اقتصاددان انیستتوی تکنولوژی ماساچوست می‌نویسد از هر جهت می‌توان ادعا نمود که "سرمایه‌داران آمریکایی به کارگران شان اعلام جنگی طبقاتی دادند و این جنگ را نیز بردند." (۲۴)

جداسازی بخش اداری و تولیدی مهمترین ابزار مبارزاتی رهبری کارخانه‌ها گردید. تعداد بی‌شماری کارمند در بخش‌های صندوق‌داری، مراقبت از رایانه‌ها، کنترل تکنیک کارخانه و حسابداری بیکار گردیدند. به آن‌ها گفته می‌شد که مشاغل شان در آینده توسط یک شرکت وابسته انجام خواهد گرفت. بسیاری از آن‌ها ناچار گردیدند برای این شرکت‌های وابسته کار نمایند، لیکن با حقوق‌های بسیار کمتری و بدون برخورداری از بیمه‌های اجتماعی و تقریباً همه‌جا بدین شرط که عضو هیچ سندیکایی نگردند.

یکی دیگر از مدل‌های مورد علاقه‌ی کارفرمایان تبدیل کارمندان خویش به پیمانکارانی که برای آن‌ها کار می‌نمایند، می‌باشد. بدین طریق میلیون‌ها کارمند گذشته‌ی کنسرن‌ها امروزه به عنوان متخصصین رایانه، بازاریاب و یا راهنمای خریداران همان کار گذشته‌ی خویش را انجام می‌دهند، لیکن دستمزدهای آن‌ها نسبت به مورد کار و قرارداد یعنی بر حسب نیاز تعیین می‌گردد و ریسک بازار بر دوش خود آن‌ها قرار دارد. تعداد کارگران موسمی و به عاریت گرفته نیز هم چون کارکنان پیمانکار به شدت افزوده گردید. کارفرمایان به موازات ایجاد شکل کار "کار و تولید در صورت گرفتن سفارشات" که نیازی نیز به انبارداری پر هزینه ندارد، شکل کار "کار در صورت لزوم" را نیز ابداع نمودند. شکل کاری که در زمان قدیم کار روزمزدی نامیده می‌شد. بیش از پنج میلیون از شهروندان آمریکایی ناخواسته به چنین شکل کار نامطمئنی مشغول می‌باشند و بعضی از آن‌ها در آن واحد در دو تا سه کارخانه کار می‌کنند.

بدین ترتیب مدیران کارخانه‌ها یک ظرفیت ذخیره‌ی مجانی کار را گاه از درون و گاه از بیرون کارخانه در اختیار دارند که نسبت به شرایط بازار می‌توانند آن را به خدمت بگیرند. از این رو نیز امروزه بزرگترین کارفرمای بخش خصوصی ایالات متحده دیگر نه جنرال موتور، ای‌تی‌اندتی و یا آی‌بی‌ام، بلکه شرکت عرضه‌ی کارگران روزمزد من پاور می‌باشد.

این تغییر شکل تقریباً مجموعه‌ی دنیای کار آمریکا را در بر گرفته است. در فاصله زمانی میان سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۵ در حدود ۴۵ میلیون آمریکایی کار خود را از دست دادند. البته اغلب این افراد به سرعت کار جدیدی یافتند، لیکن دو سوم آن‌ها ناچار بودند به حقوقی به مراتب کمتر و شرایط کاری بدتری تن در دهند. کارخانه‌های بزرگ کوچک گردیدند و کارگران در واحدهای از لحاظ مکانی جدا از هم و از دید حقوقی مستقل تقسیم گردیدند. با پراکنده نمودن تشکیلات کار اما _ همچون در مورد کنترپیلر _ پایه‌های

تشکیلاتی سندیکاها نیز از هم پاشیده شدند. اگر در سال ۱۹۸۰ هنوز بیش از ۲۰ درصد تمامی کارگران و کارمندان آمریکا عضو سندیکا بودند، امروزه فقط ده درصد آن ها یعنی نصف مقدار گذشته عضو سندیکاها می باشند. فقط سندیکای کارگران اتومبیل سازی بیش از نیم میلیون از اعضای خود را از دست داده است.

اقتصاد آمریکا را از هرگونه نیروی مقابله گر و کنترل دولتی قدم به قدم اصولی را که امروزه به تمامی جامعه ی آمریکا سرایت کرده است، به مردم تحمیل نموده است. دو تن از اقتصاددانان آمریکایی به نام های فیلیپ کوک و رابرت فرانک دکترینی را که امروزه اغلب کارخانه ها بر پایه ی آن سازمان یافته اند "همه چیز از آن برنده است" نام نهاده اند. (۲۶) بدین طریق آن قرارداد اجتماعی که مدت زمانی طولانی کاملاً بدیهی تلقی می گردید یعنی اینکه اگر وضع جنرال موتور و یا هر کارخانه ی دیگری خوب باشد، این امر برای کارگزارانش نیز خوب خواهد بود، بدون هر گونه اخطاری لغو گردیده و امروزه دیگر صادق نیست. طبق تخمین ویلیام دیکنز از انیستیتوی بروکینگ حتی تا اوایل دهه ی هشتاد نیز اغلب کارخانه های بزرگ آمریکایی هفتاد درصد سود خویش را با کارگران و کارمندان شان تقسیم می نمودند. (۲۷) بخصوص کنسرن ها به کارکنان شان بیشتر از حد متوسط دستمزدی که برای همان کارها در بازار داده می شد، می پرداختند. در عین حال رسم بود که شعبات سود آورتر کارخانه ها به شعباتی که سودآوری چندانی نداشتند سرمایه تزریق می نمودند. از این رو تا زمانیکه مجموعه ی کارخانه سودآوری داشت هر شعبه ناچار نبود حد اکثر سود ممکن را نصیب کارخانه نماید. لیکن دارایی نامتعادل گذشته این قدرت اجتماعی را ضعف مدیریت قلمداد نمود. دلالت زرنگ مالی بانک های سرمایه گذاری وال استریت اولین کارخانه ی اینگونه غیر بارور را کشف نمودند و بدین ترتیب میدان را برای سفته بازی های سال های دهه ی هشتاد گشودند. آن ها از طریق وام و با سو نظر شروع به خرید شرکت های سهامی نمودند تا بعد این شرکت ها را تکه تکه نموده و هر بخش را رها از هرگونه کارگر اضافی و دستمزد بالا با سود بیشتری به بازار عرضه کنند. این سیاست نابود کننده ی کار با فیلم "وال استریت که در آن گوردن گیکو دلالت مالی بی وجدانی که یک شرکت هواپیمایی را به بهای نابودی منافع کارکنان اش تکه تکه نمود، شهرت یافته و در جهان سرمشق گردیده است.

بسیاری از روسای کارخانه ها برای اینکه از چنین سرنوشتی برحذر بمانند خود به بازیگران تغییر ساختار کارخانه های شان تبدیل گردیدند و هیچکس از این امر در امان نماند. کنسرن آی بی ام حتی رانندگان پارکینگ کارخانه را نیز به پیمانکاران مستقلی تبدیل نمود و به همین روش روسای دفترهای کنسرن را تا پنجاه درصد تقلیل داد. در سال ۱۹۹۴ بسیاری از کارکنان بخش های مختلف کنسرن از آنجمله ۱۴۷ هزار کارکنان آی بی ام فرانسه در مقابل این بدیل قرار گرفتند که یا به کم گردیدن دستمزدهای شان رضایت دهند و یا آنکه به اخراج دو هزار تن از کارکنان شرکت تن در دهند و بدین طریق آن ها داوطلبانه از ده درصد حقوق خویش صرفنظر نمودند. با این شیوه آی بی ام در فاصله زمانی میان سال های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ مخارج ناشی از دستمزدها را یک سوم تقلیل داد و ۱۲۲ هزار نفر را اخراج نمود. در عین حال شورای امور اداری به هر یک از پنج تن از اعضای رهبری کنسرن به خاطر اقدامات فوق مبلغ ۵،۸ میلیون دلار پاداش داد. (۲۸) پیام کنسرن آی بی ام همچون پیام تمامی کنسرن های دیگر بسیار روشن است. تنها مقیاسی که برای تعیین درجه ی موفقیت یک شرکت وجود دارد سودی است که نصیب سهامداران اش می نماید. در مورد آی بی ام ارزش سهام و سود سهامداران از سال ۱۹۹۵

تمامی رکوردهای قبلی را شکسته است. این منطق روشن می‌سازد که چرا حتی کارکنان آن شرکت‌هایی نیز که سودآوری خوبی دارند در هر زمان می‌باید آماده‌ی اخراج باشند.

ترس از نابرابری

بدین طریق روز به روز شرکت‌های بیشتری اصلی را که روزگاری به سرمایه‌داری آمریکا نیروی حیاتی می‌بخشید و به پیروزی‌اش در سراسر جهان کمک رسانید از بنیان تغییر می‌دهند. اصلی که بر پایه‌ی قول و قرارهای هنری فورد بنا شده بود. هنگامیکه در سال ۱۹۱۴ این سرمایه‌دار قدیمی دستمزد روزانه‌ی کارگران‌اش را به یکباره دوبرابر نمود و به پنج دلار در روز رسانید نشریه‌ی وال استریت این عمل‌وی را یک "جنایت اقتصادی" خواند. لیکن فورد منطق رشد اقتصاد ملی آینده را کشف نموده بود. زیرا اگر وی می‌خواست که اتومبیل‌هایش به کالای مصرفی همگان تبدیل گردد، می‌باید مشتری‌های بالقوه‌اش نیز به اندازه‌ی کافی درآمد داشته باشند تا قادر گردند محصولات جدید را بخرند. بهمین خاطر نیز وی به کارگران‌اش در عرض سه ماه به اندازه‌ی بهای یکی از مدل‌های اتومبیل‌هایش حقوق می‌پرداخت. امروزه دیگر این نسبت حقوق را بسیاری از کارگران کنسرن‌ها دارا نمی‌باشند. بویژه اگر در مکزیک، کشورهای آسیای جنوب شرقی و یا ایالات جنوبی آمریکا مشغول به کار باشند. از بین رفتن مرزهای تجارت ملی و متلاشی شدن سندیکاها به گفته‌ی رابرت رایش اقتصاددان معروف و وزیر کار دولت کلینگتون "تمامی مرزهای حیا را از میان برداشته است".

از آنجا که کنسرن‌ها محصولات خویش را در سطح جهان می‌فروشدند "حیات‌شان دیگر به قدرت خرید کارگران آمریکایی وابسته نیست." کارگرانی که هرچه بیشتر به یک "طبقه‌ی وحشتزده تبدیل می‌گردند." (۲۹)

از این رو سرو اقتصاددان ام‌آی‌تی آمار رسمی بیکاران ارائه داده شده توسط نهادهای دولتی آمریکا را در بهترین حالت گمراه‌کننده و تبلیغاتی می‌داند. زیرا به اعتقاد وی باید به رقم هفت میلیون جویندگان کار اعلام شده در سال ۱۹۹۵ توسط وزارت کار آمریکا، رقمی که تنها بر پایه‌ی همه‌پرسی‌ها تخمین زده شده است، ۶ میلیون بیکار دیگر را که اصولاً طالب کار می‌باشند، لیکن از جستجوی یافتن کار دست کشیده‌اند را نیز افزود. از این گذشته در حدود ۴،۵ میلیون شاغل نیز وجود دارند که اجباراً به کارهای نیمه‌وقت روی آورده‌اند. اگر این سه گروه را با هم جمع کنیم اصولاً برای ۱۴ درصد نیروی کار جامعه آمریکا کار درستی وجود ندارد. اگر به این رقم تعداد افرادی را نیز که به طور فصلی کار می‌کنند یعنی ۱،۱۰ میلیون نفری را که نسبت به نیاز کارخانه‌ها به کار گرفته می‌شوند و همچنین ۸،۳ میلیون نفری را که به عنوان پیمانکاران متخصص بندرت سفارش کاری دریافت می‌کنند، اضافه کنیم تعداد کل بیکاران به ۲۸ درصد می‌رسد. (۳۰) این نسبت بیکاری منطبق بر تقسیم درآمدهاست. دستمزدهای یک پنجم کل شاغلین چنان است که آن‌ها در زیر خط رسمی فقر زندگی می‌کنند. امروزه دیگر در جامعه شناسی آمریکا اصطلاح شاغلین فقیر مقوله‌ای ثابت می‌باشد. در عین حال شاغلین آمریکایی

امروزه می باید به طور متوسط بیشتر از همکاران شان در دیگر کشورهای صنعتی غرب کار کنند، از بیمه های اجتماعی کمتری برخوردارند و بیشتر ناچارند محل زندگی خویش را تغییر دهند.

بدین طریق اصطلاح "معجزه ی کار آمریکایی" که توسط بسیاری از اقتصاددانان اروپایی چنان مورد تحسین قرار می گیرد، برای کسانی که این معجزه مشمول حال آن ها گردیده است، به لعنتی شوم بدل گشته است. نشریه ی نیویورک تایمز که از نشریات نزدیک به وال استریت است می نویسد: "هنگامیکه کارگری که در ساعت ۱۵ دلار دستمزد می گیرد اخراج می شود و در کار بعدی اش تنها نصف دستمزد گذشته اش را می گیرد، از درصد قلیل بیکاری حرف زدن دیگر چندان مفهومی ندارد." نشریه ی خبری نیوزویک به قابلیت جدید رقابت سرمایه داری آمریکایی لقب "سرمایه داری قاتل" را داده است. معذالك برای آمریکا تقسیم شدیداً ناعادلانه ی ثروت از لحاظ تاریخی پدیده ی جدیدی نیست. بالاخره این جستجوی آزادی اقتصادی بود که باعث پایه ریزی ایالات متحده ی آمریکا گردید. همیشه آمریکایی ها برای کارخانه های موفق خویش تمامی ثروت ها را جایز دانسته اند، لیکن در نهایت غالب انسان های دیگر نیز از این ثروت ها نصیبی می بردند. اما از سال ۱۹۷۰ سرمایه داری هیچ دوره ی طلایی تری را در تاریخ آمریکا به خاطر ندارد که در آن اکثریت بزرگی از مردم دائماً محرومتر و درآمدهای اقلیتی ثروتمند چند برابر شده باشد.

این تکامل پیامدهای ویران کننده ای برای مجموعه ی زندگی اجتماعی داشته و ثبات سیاسی را هرچه بیشتر تهدید می نماید. از این رو نیز روز به روز تعداد بیشتری از آمریکایی ها حتی از بخش زبندگان سفید پوست راه در پیش گرفته شده را نادرست ارزیابی می کنند. مثلاً ادوارد لوت واک اقتصاددان مرکز استراتژی و مطالعات بین المللی که یکی از محافظه کارترین مراکز اندیشه ساز واشنگتن است، از جنگجوی پیشین جنگ سرد به منتقد سیاست اقتصادی لیبرالیسم نو تبدیل گشته است و می گوید: "سرمایه داری پرشتاب حاصل از یک چنین سیاست اقتصادی همان سرمایه داری ضروری است که مارکسیست ها در صد سال پیش از آن نام می بردند. اگر این حرف آن ها در آن زمان نادرست بود، لیکن امروزه حقیقت یافته است. در حالیکه طبقه ی کارگر مرتباً فقیرتر می گردد سرمایه داران دائماً ثروتمندتر می شوند." رقابت جهان شده انسانیت را خرد و همبستگی اجتماعی را نابود می نماید. (۳۱)

نه تنها اندیشمندانی چون سرو، رایش و لتواک تغییر نظر داده اند، بلکه کارشناسان اقتصاد و سیاست نیز بیش از پیش به تعالیم علم اقتصاد نو لیبرالی شک نموده و می پرسند آیا کنار کشیدن سیاست از اقتصاد بیش از اندازه نبوده است؟ یکی از این کارشناسان سناتور جمهوریخواه کنی ماک است که خود به عنوان رئیس کمیسیون اقتصادی سنای آمریکا راه را برای تصویب بسیاری از قوانین کنار زننده ی سیاست از اقتصاد هموار کرده است. وی در بهار سال ۱۹۹۶ می گوید "آمریکایی های سخت کوش به درستی مالا مال از تردید می باشند و احساس می کنند که در این میان یک چیزی نادرست است." (۳۲) آلن گرینزپن نیز که به عنوان رئیس بانک فدرال آمریکا همیشه سیاست تقسیم ثروت توسط دولت ها را لعنت می نمود، در هنگام جوابگویی به سؤالات نمایندگان مجلس آمریکا اخطار کرد که

نابرابری در حال رشد به "تهدیدی جدی برای جامعه ی ما" تبدیل گردیده است. (۳۳) اما جنجالی ترین بازگشت را استیون روچ مدیر بخش اقتصادی بانک مورگان استنلی یعنی چهارمین بانک بزرگ سرمایه گذاری نیویورک انجام داد. روچ تقریباً از یک دهه ی پیش با نوشتن کتاب ها و مقالات علمی به عنوان یک مدیر استراتژیک از شهرت زیادی برخوردار گردیده بود. وی که همیشه در بحث هایش در دانشگاه ها و کنگره ی آمریکا و سمینارهای مدیریت عالی پیشنهاد تغییر مکان پیگیر کار و ساده نمودن بنیادی تشکیلات کارخانه ها را می نمود، در روز ۵ شنبه شانزدهم ماه مه ۱۹۹۶ در نامه ای خطاب به تمام مشتریان بانک اش رسماً تفکرات گذشته ی خویش را باطل خواند. کاری که تا آن زمان تنها از رفرم گران کلیسای کاتولیک سر زده بود. در این نامه آمده بود: "سال های سال من از صحیح بودن افزایش باروری کار دفاع نموده ام. اما باید اقرار کنم که اکنون در مورد اینکه آیا این راه ما را حقیقتاً به سرزمین موعود خواهد رسانید تردید دارم. " روچ به خوانندگان متحیر نامه ی خویش می نویسد: "تغییر ساختمان اقتصاد ایالات متحده به اصل "برداشت هرچه بیشتر محصول " دهقانان عقب مانده شبیه است که به خاطر برداشت کوتاه مدت محصول بیشتر، زمینی را که از آن زندگی می کنند، نابود می نمایند. استراتژی مدیریت داون ساینسینگ و لین یک چنین دامی می باشد. اگر رهبران کارخانه های کشور هرچه زودتر راه دیگری را در پیش نگیرند، راهی که به جای تولید بیکاری، تولید کار نماید، آمریکا برای رقابت در بازار جهانی فاقد منبع کمکی لازم خواهد بود. روچ می نویسد: "عصاره ی نیروی کار را نمی توان مرتباً گرفت. تقلیل بی انتهای مشاغل و دستمزدها در نهایت چیزی جز نابود کردن صنعتمان نخواهد بود." (۳۴)

اما در مورد اینکه این تغییر رویه یعنی ایجاد مشاغل به جای تقلیل آن ها چگونه می باید تحقق یابد تاکنون مطالبات کسانی چون روچ، ماک و یا رایش نیز از حد طرح این درخواست که از مدیران ارشد کارخانه ها که نتایج دراز مدت و پی آمدهای اجتماعی اعمال خویش را مد نظر داشته باشند، فراتر نرفته است. لیکن دیگر جن اسیر گشته از چراغ جادو گریخته است. نشریه ی تایمز مالی این اقدام روچ را چنین تفسیر می نماید: "حقیقت غم انگیز این است که داون ساینسینگ برای سهامداران و مدیران اش پرفایده است. بهر جهت وال استریت هر دلار حاصل از صرفه جویی در مخارج را بر هر دلار حاصل از سود ترجیح می دهد." این امر را دلان بورس نیویورک در روز بعد از انتشار نامه ی جنجال آفرین اقتصاددانان بانک مورگان _ استانلی به وضوح نشان دادند. رهبری کنسرن مواد غذایی کان آگرا اعلام نمود که در همان سال ۶۵۰۰ تن از کارکنان اش را اخراج نموده و ۲۹ واحد از کارخانه هایش را تعطیل خواهد نمود. این خبر بهای سهام کان آگرا را چنان بالا برد که بهای کل سهام کنسرن در عرض ۲۴ ساعت ۵۰۰ میلیون دلار افزایش یافت. (۳۵) بدینگونه دکمه ی تنظیم سرعت بازار دارایی و مدیران ارشد، طالب سود بیشتر برای سهامداران ادامه ی مسابقه ی بی رحمانه ی کسب بارآوری بالاتر و کار ارزان تر را دیکته می کند. لیکن حتی اگر بتوان این دیکته کردن شکارچیان سود نزدیک نگر در ایالات متحده را خواه توسط قانون و خواه از طریق تغییر روش سرمایه گذاران داخلی محدود نمود، باز هم به زحمت ممکن است بتوان حقوق و قدرت خرید توده های کارگر آمریکایی را به آن ها باز گردانید. زیرا در حالیکه زبندگان جامعه ی آمریکا بیدار می گردند و در جستجوی بدیل های دیگری باشند، کنسرن های فراملیتی دیرزمانی است که مسابقه ی مشابهی را در دیگر کشورهای صنعتی آغاز نموده است. اروپا و کشورهای پیشرفته ی آسیا نیز به نوبه ی خود به شکلی گریز ناپذیر مقهور جذبه ی "راه سرمایه

داري آمريکا" گرديده اند و از اين رو حرکت حلزوني تقليل کار و دستمزد ادامه خواهد يافت. اين روند از طريق رقابت بلاواسطه در بازار کالا غالبا به صورت غير مستقيم ايجاد مي گردد. مکانيسم ديکري سريع تر عمل مي نمايد. مکانيسم شبکه هاي توليدي فراملتي.

ادامه دارد

اول ماه مه ۲۰۰۳ برابر با ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۲

روز جهانی کارگر خجسته باد

socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com